



پایه‌ها را می‌سازم

اگر از شما بخواهند تمام معلم‌هایی را که در دوران تحصیل خود داشته‌اید نام ببرید، نام چند نفر از آن‌ها را به یاد می‌آورید؟ چرا؟ بی‌گمان یاد یکی دو تا از معلم‌ها لبخند بر لبان می‌آورد و شما را به یاد خاطرات و احساس خوشایندی که با آن‌ها داشته‌اید، می‌اندازد. بدون تردید، همان معلم‌های خوش‌خاطر و نقش مهمی در زندگی کنونی شما داشته‌اند. آن‌ها معلمی را حرفه قلمداد نکرده‌اند. معلمی برای آن‌ها کاری عاشقانه بوده است! در این بخش از مجله تعدادی از معلم‌های عاشق را معرفی می‌کنیم؛ معلم‌هایی که می‌توانند الگوی معلم‌های جوان باشند. اگر شما هم خاطراتی از معلم‌های خوب خود دارید برای ما بنویسید و اگر معلم عاشقی را می‌شناسید، به ما معرفی کنید. در این شماره با معلم عاشقی به نام احمد مبارکی سلماسی آشنا می‌شوید.

● چه طور از معلمی سر در آورید؟

زمانی که کودک بودم، معلمی در همسایگی ما زندگی می‌کرد که آدم بسیار خوبی بود و همیشه لباس‌های مرتب و تمیز می‌پوشید. رفتار او روی من تأثیر گذاشته بود، به طوری که از همان موقع به خودم می‌گفتم حتماً باید معلم شوم. همین‌طور هم شد. برای رسیدن به این هدف، به دانشگاه تربیت معلم رفتم، در رشته‌ی کارشناسی آموزش ابتدایی تحصیل کردم و بعد از آن وارد عرصه‌ی معلمی شدم. من همواره آموزگار کلاس اول بوده‌ام.

● چرا فقط کلاس اول؟

مهم‌ترین دلیل انتخاب پایه‌ی اول ابتدایی این است که مسئولیت همه‌چیز بر عهده‌ی خودم است. موفق شدن یا نشدن دانش‌آموز اول ابتدایی به من مربوط می‌شود. به عبارت روشن‌تر، دانش‌آموز پایه‌ی اول ابتدایی دانش قبلی ندارد. او مثل یک لوح سفید است و بهانه‌ای برای معلم وجود ندارد که بگوید پایه‌ی دانش‌آموز ضعیف است. به همین دلیل، به‌عنوان معلم به راحتی می‌توانم نتیجه‌ی تلاشم را ببینم. از طرف

دیگر، می‌توانم پایه‌گذار خوبی برای پایه‌های بعدی دانش‌آموزانم باشم. برای همین هیچ‌وقت نخواستم پایه‌ی تدریس خود را عوض کنم. از نظر احساسی هم، زبان کودکی، ساده و بدون هیچ‌گونه پیچیدگی است. همین سادگی باعث می‌شود معلم به راحتی با کودک انس بگیرد و رفیق شود. بچه‌های پایه‌ی اول ابتدایی بسیار صداقت دارند و من شیفته‌ی این صداقتشان می‌شوم. آن‌ها مهربان هستند و وقتی می‌بینند معلمشان آن‌ها را دوست دارد، تمام تلاششان را می‌کنند که دوست داشتیشان را به معلمشان نشان بدهند.

● اصول معلمی شما چیست؟

- همیشه سعی کرده‌ام بچه‌ها ترس و دلهره‌ی نسبت به من یا مدرسه نداشته باشند.
- به نظرم باید خیلی از شیوه‌ها و افکار سنتی را کنار گذاشت. معلمی که بخواهد با کودکان نسل جدید به خوبی ارتباط بگیرد، باید اطلاعاتش را به‌روز کند و علاقه‌های بچه‌ها را به خوبی بشناسد.
- باید روحیات هر دانش‌آموز را به‌طور جداگانه بدانم. هیچ‌وقت نباید دانش‌آموزان را با هم مقایسه یا به یک شکل با آن‌ها رفتار کنم.
- از آنجا که روحیات بچه‌ها در هر منطقه تفاوت‌هایی دارد، قبل از شروع مدرسه، درباره‌ی آداب و رسوم و فرهنگ محل زندگی‌شان تحقیق می‌کنم و از یافته‌هایم به‌عنوان یک پتانسیل آموزشی بهره می‌برم.
- بچه‌ها عاشق تنوع هستند و باید به این موضوع خیلی توجه



در کلاس من، بچه‌ها می‌توانند چند دقیقه‌ای بخوابند. بعد با صدای نی که مانند صدای خروس می‌نوازم، چشم‌هایشان را باز می‌کنند. سپس با صدای دیگر نی از نیمکت‌ها بیرون می‌آیند و شادی می‌کنند و بالا و پایین می‌پرند. در آموزش نیز سعی می‌کنم با بهره‌گیری از ساده‌ترین ابزار آموزشی که از مواد دورریختنی مثل قوطی کنسرو می‌سازم، مباحث را به آن‌ها بیاموزم.

همکاران من

○ تا زمانی که مدیر با اجرای خلاقیت‌های معلم در زمینه‌ی آموزش همکاری نکند، هیچ طرح و برنامه‌ی اجرایی نخواهد شد. خوش‌بختانه همیشه مدیران مدارس به اندازه‌ی لازم با من همکاری کرده‌اند.

○ علاوه بر این، تا زمانی که والدین نیز با ما همکاری نکنند، نمی‌توان موفق شد. برای اینکه والدین شیوه‌های آموزشی متفاوتم را درک و همکاری کنند، از آن‌ها می‌خواهم در تابستان دو جلسه به مدرسه بیایند. کودکان هم قبل از شروع سال تحصیلی با والدین خود به مدرسه می‌آیند تا با محیط مدرسه آشنا شوند. همین موضوع باعث می‌شود با شروع سال تحصیلی، بهانه‌گیری‌های کلاس اولی‌ها را نداشته باشیم.

○ ولی مهم‌ترین همکاران من بچه‌ها هستند. یک بار در درس علوم قرار بود درباره‌ی پرندگان صحبت کنیم. یکی از بچه‌ها بدون اینکه من از او خواسته باشم، به همراه مادرش، با شوق و ذوق، پرنده‌ی خود را به مدرسه آورد. این اتفاق خیلی خوش‌حالم کرد.

داشت. من هم سعی می‌کنم در همه‌چیز به ایجاد تنوع توجه کنم. برای مثال، سلام و احوال‌پرسی هر روزم با دانش‌آموزان با روز قبل متفاوت است. - کلاس‌های درس من بسیار متنوع برگزار می‌شوند؛ مثلاً صامت و مصوت را با بهره‌گیری از اشعار محلی آذری به آن‌ها آموزش می‌دهم. در آموزش‌هایم، هم به زبان رسمی کشور و هم به زبان مادری آن‌ها توجه می‌کنم تا بچه‌ها با علاقه‌ی بیشتری مطالب را بیاموزند.

کلاس من

بچه‌ها در کلاس من راحت هستند. هیچ ترس و استرسی ندارند. اجازه دارند مرا به هر شکلی که دوست دارند نقاشی کنند. نتیجه‌اش هم این نقاشی است که می‌بینید.



نمونه‌هایی از فعالیت‌های آقای مبارکی

- یکی از کارهای مهمی که این معلم دلسوز برای آموزش انجام می‌دهد، نواختن نی برای آموزش الفباست. همچنین برای شاد کردن بچه‌ها و علاقه‌مند کردن آن‌ها به درس و مدرسه از نی استفاده می‌کند تا بچه‌ها حسابی از سال اول مدرسه لذت ببرند.
- یکی دیگر از کارهای آقای مبارکی دعوت والدین به مدرسه است؛ ولی برخلاف بسیاری از جلسات رسمی و خشکی که بین معلم‌ها و اولیا برگزار می‌شود، والدین در کنار بچه‌های خود سر کلاس درس به‌عنوان مهمان می‌نشینند. این موضوع والدین را هم به ذوق می‌آورد و باعث می‌شود خودشان، با توجه به مناسبت‌ها، پیشنهاد جشن‌های گوناگون را به معلم بدهند و مشارکت زیادی در آن‌ها داشته باشند.
- در کلاس‌های آقای مبارکی، بچه‌ها برای یادگیری درس علوم، با گیاهان طبیعی، پرنده و... از نزدیک آشنا می‌شوند. این معلم مهربان تنها به درس اهمیت نمی‌دهد، بلکه در قالب داستان، مهارت‌های زندگی را نیز به بچه‌ها می‌آموزد.

آقای مبارکی در یک نگاه

- برگزیده به‌عنوان معلم نمونه‌ی منطقه، استان و کشور در سال‌های خدمت
- سرگروه آموزشی منطقه و استان در سال‌های خدمت
- مدرس آموزش‌های ضمن خدمت فرهنگیان
- نویسنده‌ی انواع مقالات آموزشی
- همکار نشریه‌های معتبر کشور و چاپ مقاله در آن‌ها
- معلم محقق و پژوهنده‌ی طرح‌های گوناگون
- چاپ برخی خاطراتش در کتاب‌های «در باغ تجربه‌ها»، نوشته‌ی علی فرخ‌مهر
- مبتکر کلاس شاد همراه با نواختن نی
- ساخت و پخش یک فیلم در شبکه‌ی دو سیما از خاطره‌ی این معلم نمونه



خاطره

با وجود اینکه متولد ۱۳۳۸ هستم، ولی اختلاف سنی با دانش‌آموزانم، مشکلی برای ما ایجاد نکرده است. دانش‌آموزان مرا مانند دوست خودشان می‌دانند. شاید باورش سخت باشد، ولی در بیشتر مواقع، دانش‌آموزانی که معلم‌های دیگر با آن‌ها کنار نمی‌آیند، سر از کلاس من در می‌آورند. یک خاطره هم در این باره دارم که به چندین سال پیش مربوط می‌شود. صدای گریه و زاری یک دانش‌آموز راهرو را پر کرده بود. داشتند او را کشان‌کشان به سمت کلاس درس می‌بردند، آرام نمی‌شد، تا اینکه قرار شد به کلاس من بیاید. دعوت کردم مادرش هم بیاید در کلاس بنشیند. در ابتدا زیر چادر مادرش قایم شده بود. من هم تدریس را پیش بردم. وسط ساعت، برای تدریس از نی کمک گرفتم و شروع به نواختن کردم. با گوشه‌ی چشم دیدم که زیر چادر مادرش روزه‌ای برای خودش درست کرده و کمی صورتش را بیرون آورده است. وقتی هم شادی بچه‌های دیگر را دید، زنگ بعد از زیر چادر بیرون آمد و مادرش رفت.

